



معانی مجازی در قرآن مجید (بخش چهارم) یعقوب جعفری

اشاره

در شماره‌های پیشین، پس از بحث‌های مقدماتی درباره معانی مجازی در قرآن و تقسیم آن به مجاز لفظی و معنوی، موارد خاصی از انواع مجاز لفظی را مطرح کردیم و اینک در پی آنها مورد دیگری را بررسی می‌کنیم و آن استعمال جمله استفهامی در معانی دیگر است. مترجم قرآن باید به مفهوم جمله استفهامی در هر موردی توجه کند، چون در زبان مقصد گاهی استفهام به همان معنای مورد نظر به کار می‌رود و گاهی هم به کار نمی‌رود.

به کار بردن جمله‌های استفهامی در معانی دیگر

اصل اولی در جمله‌های استفهامی، پرسیدن از یک چیز مجهول است و قصد متکلم فهمیدن و یادگرفتن است و به گفته ابوالبقاء استفهام و استعمال و استخبار معنای واحدی دارند.^۱ ولی در موارد متعددی جمله استفهامی در معنایی جز معنای اصلی خود به کار می‌رود که از انواع مجاز لفظی است و در قرآن کریم هم فراوان به کار رفته است. این پدیده یکی از وجوه بلاغت در کلام است که متکلم از به کار بردن الفاظ صریح خودداری می‌کند و مطلب را به طور غیر مستقیم القا می‌کند که تأثیر مضاعفی در مخاطب دارد.^۲

در استفهام به معنای اصلی، متکلم منتظر پاسخ مخاطب است، ولی در جمله‌های

۱. ابوالبقاء العکبری، اللباب علی البناء والاعراب، ج ۱، ص ۲۵۴.

۲. در این شیوه متکلم سعی می‌کند مخاطب را در موقعیتی قرار دهد که خودش معنای مورد نظر او را دریابد. در واقع جمله استفهامی انگیزه‌ای برای اندیشیدن مخاطب است.

استفهامی به معنای مجازی آن، چنین انتظاری وجود ندارد، ولی انتظار عکس‌العمل‌های گوناگونی از مخاطب می‌رود و این بسته به آن است که جمله استفهامی در چه معنایی به کار رود. این عکس‌العمل‌ها گاهی روحی است مانند جمله‌های استفهامی که در تهکم، استهزاء، تعجب و مانند اینها به کار می‌رود، و گاهی حقوقی است مانند به کار بردن استفهام در تقریر (اقرار گرفتن) و گاهی عملی است مانند به کار بردن آن در امر و نهی و مانند اینها که به تفصیل خواهد آمد.

این پدیده ضابطه خاصی ندارد و هر متکلمی بسته به سلیقه خود می‌تواند آن را به کار برد. البته دانشمندان علوم بلاغت گونه‌های متعددی را برای این پدیده ذکر کرده‌اند. مثلاً تفتازانی^۱ ده نوع و عبدالرحمن میدانی^۲ سی و دو نوع از آن را برمی‌شمارند.

آنچه ما در این مقال بررسی می‌کنیم مواردی است که در قرآن کریم به کار رفته است. ضمناً این نکته را هم یادآور می‌شویم که در قرآن کریم حتی یک مورد هم وجود ندارد که در سخن خداوند استفهام به معنای اصلی خود باشد چون خدا منزّه از آن است. البته گاهی در ضمن قصه‌ها از قول افراد جمله‌های استفهامی نقل شده است که ممکن است به معنای اصلی خود باشد.

۱. انکار. در این مورد متکلم می‌خواهد موضوعی را به شدت نفی و انکار کند، از این رو مطلب را به صورت استفهام بیان می‌کند به گونه‌ای که به نظر متکلم پاسخ قطعی آن نفی است، چه مخاطب آن را بپذیرد یا نپذیرد.

در چنین جمله‌های استفهامی معمولاً دلیل نفی هم در جمله ذکر می‌شود.

چند نمونه:

– «فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ» (روم، ۲۹)

منظور آیه این است که هیچ کس نمی‌تواند کسی را که خدا گمراهش کرده است هدایت کند. در اینجا جمله استفهامی مفهوم نفی دارد و لذا جمله «وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ» که یک جمله منفی است به آن عطف شده است. در ضمن، دلیل نفی هم بیان شده و آن اینکه خدا این فرد را

۱. تفتازانی، مختصر المعانی، ص ۱۳۷-۱۳۸.

۲. عبدالرحمن میدانی، البلاغة العربية أسسها و علومها و فنونها، ج ۱، ص ۳۰۸.

□ ۲۳ معانی مجازی در قرآن مجید

گمراه کرده و معلوم است کسی که خدا او را گمراه سازد، کسی نمی‌تواند هدایتش کند.
- «قُلْ أَغْيَرَ اللَّهُ اتِّخِذُ وَلِيًّا فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُهُ وَلَا يُطْعَمُ» (انعام، ۱۴) در این آیه هدف، نفی گرفتن ولیی جز خداست و دلیل آن هم ذکر شده که خدا آفریننده آسمانها و زمین است و هموست که روزی می‌دهد و کسی به او روزی نمی‌دهد.

- «فَقَالُوا أَبَشَرًا مِثْلًا وَاحِدًا نَتَّبِعُهُ إِنَّا إِدَا لَفِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ» (قمر، ۲۴)

این جمله از زبان قوم ثمود درباره پیامبرشان حضرت صالح نقل شده است و نهایت انکار آنها را می‌رساند و دلیل آن هم ذکر شده که او بشری همانند یکی از ماست.

تفتازانی برای استفهام انکاری، نوع دیگری را هم ذکر می‌کند و از آن به استفهام انکاری توییحی یاد می‌کند. در این نوع، هدف نفی موضوع نیست چون موضوع ثابت شده ولی متکلم وقوع آن را بد می‌داند و انکار می‌کند.^۱ تفتازانی برای آن مثالی از قرآن ذکر نمی‌کند ولی می‌توان این آیات را به عنوان مثال ذکر کرد:

- «قَالَ اتَّعْبُدُونَ مَا تَشْتُونَ» (صافات، ۹۵)

- «اتَّأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ» (بقره، ۴۴)

۲. تقریر. گاهی استفهام برای اقرار گرفتن از مخاطب و ملزم کردن اوست. در این موارد معمولاً پس از جمله استفهامی، مخاطب به انجام دادن کاری دعوت می‌شود که مترتب بر آن موضوعی است که در نظر متکلم مخاطب به آن اقرار دارد، هرچند آن را به زبان نیاورد، مانند:

- «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ. وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ» (انشراح، ۱-۲)

- «أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى. وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى. وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى» (ضحی، ۶-۸)

در این آیات مخاطب در موقعیتی قرار می‌گیرد که گویا به آنچه متکلم پرسیده اقرار کرده است و پس از آن موضوعی را بر آن مترتب می‌کند. مثلاً در آیه اول پس از اقرار گرفتن به شرح صدر، از پیامبر می‌خواهد که بر آن اساس کاری بکند و آن اینکه «فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ. وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ» (انشراح، ۷-۸) و در آیه دوم پس از اقرار گرفتن به آن سه مطلب می‌فرماید: «فَأَمَّا آلِيسِيمِ فَلَا تَقْهَرْ. وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ. وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» (ضحی، ۹-۱۱).

۳. تعجب. به کار بردن استفهام در تعجب دو حالت دارد، یکی اینکه متکلم خودش از فعل مخاطب اظهار تعجب می‌کند، دوم اینکه متکلم می‌خواهد مخاطب یا دیگران را وادار به

۱. مختصر المعانی، ص ۱۳۷.

تعجب کردن از آن فعل کند. اولی را استفهام تعجبی و دومی را استفهام تعجیبی می توان نامید. استفهام هایی که در کلام خدا برای تعجب آمده همگی از نوع دوم است، چون مفهوم تعجب از ذات خدا به دور است.

در این گونه موارد متکلم فعل مخاطب را غریب می شمارد به گونه ای که جا دارد خود مخاطب یا حتی دیگران پس از توجه کافی به آن فعل شگفت زده شوند.

در قرآن کریم نمونه هایی را از هر دو نوع می توان یافت. برای نوع دوم که همان استفهام تعجبی است و در خطابهای خداوند موجود است، این نمونه ها را ذکر می کنیم:

- «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ» (بقره، ۲۸). در این آیه کافر شدن به خدا - با اینکه او همین مخاطبان را در حالی که چیزی نبودند و در حکم مرده بودند زنده کرد - مورد تعجب قرار گرفته است و جا دارد که خردمندان و صاحبان دانش از آن تعجب کنند.

- «اتَّأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ» (بقره، ۴۴). در این آیه که خطاب به علمای بنی اسرائیل است، استفهام به گونه ای مطرح شده که گویا کار آنان مایه شگفتی است. به راستی شگفت آور است که کسی دیگران را به کار خیر دعوت کند و خودش اهل آن نباشد.

نوع دیگر استفهام تعجبی حالتی است که متکلم خودش از کار کسی اظهار شگفتی می کند. البته خداوند از این نوع استفهام منزه است. مثال آن در آیات قرآنی:

- «وَتَقَدَّ الظُّمَيْرُ فَقَالَ مَا لِي لَا أَرَى الْهُدُودَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ» (نمل، ۲۰). در این آیه که سخنی از حضرت سلیمان نقل می کند، استفهام برای اظهار تعجب متکلم است و سلیمان تعجب می کند که چگونه هدهد که همواره ملازم خدمت بود اکنون حضور ندارد؟

- «وَا يَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ وَ تَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ» (غافر، ۴۱). این جمله که از زبان مؤمن آل فرعون نقل شده، همان حالت را دارد و متکلم در کار خود تعجب می کند که چگونه است که من شما را به سوی نجات می خوانم ولی شما در مقابل مرا به سوی آتش می خوانید.

در ادبیات عرب تعبیر استفهامی «ما لی» بیشتر برای اظهار شگفتی از کار خود متکلم است. گویا متکلم دچار آشفتگی فکری شده و نمی تواند آنچه را که اتفاق افتاده به درستی تحلیل کند. نظیر شعر ابوالعتاهیه که می گوید:

مالي رأيت بني الدنيا قد اقتتلوا كأنما هذه الدنيا لهم عُرُسُ

□ ۲۵ معانی مجازی در قرآن مجید

مالی رأیت بنی الدنیا واخوتها کأنهم لکلام الله ما درسوا^۱

۴. یادآوری. گاهی استفهام فقط برای یادآوری مطلبی است که متکلم و مخاطب هر دو از آن آگاهی دارند. این یادآوری یا برای توییح و یا برای گلابه و یا برای زمینه‌سازی برای بیان یک مطلب یا برای هدفهای دیگری است. مثال آن از قرآن:

«قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (بقره، ۳۳). در اینجا خداوند پس از خلقت آدم و پرسیدن اسماء از او و پاسخ دادن آدم، فرشتگان را که خلقت آدم برایشان سؤال برانگیز شده بود، مورد خطاب قرار می‌دهد و مطلبی را که پیش از این درباره هدف از خلقت آدم بیان کرده بود، به صورت یک جمله استفهامی یادآور می‌شود. آن مطلب این بود که در پاسخ فرشتگان فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ».

«قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ» (یوسف، ۸۹)

یوسف برادرانش را مورد خطاب قرار می‌دهد و در قالب یک جمله استفهامی آنچه را که آنها درباره یوسف و برادرش بنیامین کرده بودند، یادآور می‌شود.

۵. تهدید. استعمال جمله استفهامی در تهدید و وعید در قرآن کاربرد فراوانی دارد. در آیات ذیل، هلاکت برخی از اقوام پیشین در اثر نافرمانی خدا و کثرت گناه در قالب جمله‌های استفهامی و به شکل‌های مختلف مطرح می‌شود و هدف از آن تهدید کافران است که ممکن است آنها نیز هلاک شوند، مانند: «فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ» (یونس، ۱۰۲) «وَكَمْ مِنْ قَوْمٍ أَهْلَكْنَا فَبَدَلْنَا بِأَسْنَاءِ بَنَاتِنَا أَوْ هُمْ قَاتِلُونَ» (اعراف، ۴) «أَوْ لَمْ يَعْلَمِ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً» (قصص، ۷۸) «أَوْ لَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ» (سجده، ۲۶)

از این گونه آیات بسیار است و همه آنها در مقام تهدید است تا مخاطبان از آنچه روی داده است عبرت گیرند و از کارهای زشت بپرهیزند.

۶. امر و نهی. همان گونه که گاهی خیر به معنای انشاء به کار می‌رود - که در بخش قبلی بحث کردیم - گاهی هم یک انشاء، به معنای انشای دیگر به کار می‌رود. نمونه آن استعمال جمله استفهامی به معنای امر و نهی است. در این مورد متکلم در مقام امر و نهی سخن خود را به گونه‌ای بیان می‌کند که تأثیر بیشتری در مخاطب بگذارد و مخاطب خود را موظف به انجام

۱. نرم افزار موسوعة الشعر العربی.

آن بدانند. این یکی از شیوه‌های به کاربردن جمله استفهامی است که در ظاهر الزام آور نیست ولی در واقع همان هدف را دنبال می‌کند، مانند:

– «قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» (انبیاء، ۱۰۸) در اینجا «فهل انتم مسلمون» در واقع به معنای «اسلموا» است.

– «أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ» (توبه، ۱۳). در این آیه، در واقع مسلمانان را از ترسیدن از مشرکان نهی می‌کند و «اتخشونهم» به معنای «لا تخشوهم» است. به نظر می‌رسد که این تعبیر نوعی تأکید بر امر و نهی سابق است و مخاطب را به شدت بر انجام آن تشویق می‌کند؛ تشویقی که با نوعی گلایه همراه است.

۷. تمنی و ترجی. تمنی و ترجی الفاظ و صیغه‌های خاصی دارند، ولی گاهی جمله استفهامی را هم در این معانی به کار می‌برند، و اگر در جای خود به کار رود بلیغ تر هم هست. اهل بلاغت تصریح کرده‌اند که استفهام به معنای تمنی و ترجی فقط با حرف استفهامی «هل» به کار می‌رود.

معمولاً استفهام در جاهایی در مقام تمنی و ترجی به کار برده می‌شود که تمنی‌کننده می‌داند برآورده شدن آرزویش دور از دسترس است و با یک حالت نومیدی و از سر استیصال این آرزو را می‌کند.

مثال از قرآن:

– «...يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ» (اعراف، ۵۳). در اینجا کافران می‌دانند که شفیعیانی نخواهند داشت و این مطلب بارها به آنها تذکر داده شده است و نیز می‌دانند که بازگشت به دنیا امکان‌پذیر نیست، در عین حال از شدت درماندگی چنین آرزوهایی را می‌کنند، نظیر: «قَالُوا رَبَّنَا آمَنَّا أَتُنْتَبِئُونَنَا بِمَا لَا نَعْلَمُ وَ أَنتَ عَلِيمُ الْغُيُوبِ» (غافر، ۱۱)

۸. استبطاء (دبرانگاری). گاهی کسی به کسی وعده می‌دهد ولی زود به وعده خود عمل نمی‌کند. در اینجا آن که به او وعده داده شده از باب تذکر به وعده دهنده می‌گوید که انجام وعده دیر شده است، و برای رعایت ادب و پرهیز از درشت‌گویی، جمله استفهامی به کار می‌برد، مانند:

– «حَتَّىٰ يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَىٰ نَصُرَ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ» (بقره، ۲۱۴). این

□ ۲۷ معانی مجازی در قرآن مجید

آیه مربوط به یکی از پیامبران پیشین است و خداوند وضعیت مسلمانان را با آنها مقایسه می‌کند. مسئله از این قرار است که از سوی خداوند به آن پیامبر و مؤمنان به او وعده نصرت داده شده بود، ولی چون بنا به مصالح الهی، اندکی دیر شد، آنها گفتند: «متی نصر الله» و این در واقع از باب استبطاء بود که می‌خواستند بگویند نصرت الهی دیر شده است.

۹. برای نشان دادن عظمت و اعتبار یک چیز. گاهی متکلم درباره موضوعی که به نظرش بسیار مهم است سخن می‌گوید و برای اینکه مهم بودن آن موضوع را برساند، جمله استفهامی به کار می‌برد. این استفهام‌ها احتیاج به پاسخ هم ندارد. مثال از قرآن:

«وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا» (کهف، ۴۹). جمله استفهامی «مال هذا الكتاب» برای نشان دادن عظمت و جامعیت شگفت آور آن کتاب است. شاعر هم می‌گوید:

اضاعونی و ایّ فتی اضاعوا^۱ ... شاعر با گفتن «ایّ فتی» شخصیت مهم خود را به رخ می‌کشد.

در قرآن کریم گاهی این روش به شیوه خاصی به کار رفته که بیانگر اهمیت ویژه موضوع مورد نظر است:

– «الْحَاقَّةُ. مَا الْحَاقَّةُ. وَمَا أَذْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ» (حاقه، ۱-۳)

– «الْقَارِعَةُ. مَا الْقَارِعَةُ. وَمَا أَذْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ» (قارعه، ۱-۳)

در آیات متعددی هم فقط تعبیر «ما ادريك» وجود دارد که همین هدف را تعقیب می‌کند: – «وَمَا أَذْرَاكَ مَا سَقَرٌ» (مدثر، ۲۷) «وَمَا أَذْرَاكَ مَا يَوْمُ الْفُصْلِ» (مرسلات، ۱۴) «وَمَا أَذْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ» (انفطار، ۱۷) «وَمَا أَذْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ» (قدر، ۲) و چندین مورد دیگر.

در این موارد استفهام به خصوص تعبیر «و ما ادريك» چنان اهمیتی به موضوع می‌دهد که گویا درک آن در مرتبه‌ای بالاتر از فهم معمولی است و خطاب متوجه مخاطب غیر معین است و لذا همیشه خیر آن مفرد است حتی اگر خطاب جمع باشد.

معمولاً پس از جمله استفهامی «و ما ادريك» یک جمله توضیحی ذکر می‌شود که ابهام آن را بر طرف می‌کند، مانند: «وَمَا أَذْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ. يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ». «وَمَا

۱. این مصرع در اشعار چندین شاعر آمده است، از جمله ابن رشیق قیروانی، ابن نباته مصری، صیرفی و... (نرم‌افزار موسوعة الشعر العربی) چنین می‌نماید که این یک ضرب المثل عربی است.

أَذْرَاكَ مَا الطَّارِقُ. النَّجْمُ الثَّاقِبُ». «وَمَا أَذْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ. لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ». و موارد دیگر.^۱

۱۰. استهزاء و تهکم. گاهی جمله استفهامی فقط برای مسخره کردن و تهکم به کار می‌رود مانند این سخن که از ابراهیم نقل شده: «فَرَاغَ إِلَيَّ آلِهَتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ. مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ» (صافات، ۹۱-۹۲) و نیز خطاب قوم شعیب به او:

– «قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا» (هود، ۸۷). در این موارد متکلم می‌داند که پاسخ سؤال منفی است ولی هدف او به سخره گرفتن مخاطب است و اعلام اینکه چنین کاری از دست تو بر نمی‌آید.

۱۱. استیناس. در اینجا متکلم می‌خواهد مخاطب با او انس بگیرد و در صحبت باز شود تا گفت‌گوهای بعدی با آرامش خاطر صورت بگیرد. و لذا در آغاز صحبت از چیزهای پیش پاافتاده و واضح می‌پرسد (مانند پرسیدن از آب و هوا در محاورات ما). مثال از قرآن: «وَمَا تِلْكَ بِبِمِينِكَ يَا مُوسَى» (طه، ۱۷)

مواردی که ذکر کردیم نمونه‌هایی بود از جملات استفهامی که در معنایی غیر از معنای حقیقی استفهام به کار رفته است و موارد دیگری هم از این قبیل در کلام عربی و حتی آیات قرآنی وجود دارد که همه از باب معانی مجازی است.

در همه این موارد، هدف متکلم این است که مخاطب را وادار به تفکر کند و کاری کند که مخاطب خودش به این معانی دست یابد، حتی اگر آن را به زبان نیاورد.

برای رسیدن به این هدف، مناسب‌ترین راه مطرح کردن موضوع به صورت سؤال است که با قرائنی که وجود دارد مخاطب مسئله را درمی‌یابد. معلوم است که در این موارد، هدف فهماندن معنای خاص به مخاطب است و نه پرسیدن از چیزی که متکلم آن را نمی‌داند.

در ترجمه این گونه جملات استفهامی مجازی چه باید کرد؟ روشن است که اگر در زبان مقصد هم تعبیرهای کنایی وجود داشته باشد همان جمله استفهامی ترجمه می‌شود، وگرنه

۱. در قرآن کریم علاوه بر «و ما ادريك» تعبیر «و ما يدريك» هم داریم که با آن متفاوت است و تفاوت در این است که پس از «و ما ادريك» با توضیح رفع ابهام می‌شود، ولی «و ما يدريك» همراه با توضیح نیست. اساساً «ما ادريك» برای قطعیت دادن به مطلب و «ما يدريك» همراه با تردید است: «وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ» (شوری، ۱۷) و لذا از ابن عباس و چند تن دیگر نقل شده که گفته‌اند: هر چه در قرآن «ما ادريك» است فهمیده‌ایم و هر چه «و ما يدريك» است نفهمیده‌ایم. (تفسیر قرطبی، ج ۳۰، ص ۳۴۹).

□ ۲۹ معانی مجازی در قرآن مجید

باید معادل مناسبی پیدا کرد. خوشبختانه در زبان فارسی بسیاری از این موارد را می‌توان به همان گونه که در متن عربی آمده است ترجمه کرد و در موارد خاصی هم لازم است از عبارتهای مناسبی استفاده شود. در اینجا به عنوان نمونه آیه «مَا أَلْحَقَهُ» را مورد بحث قرار می‌دهیم: شک نیست که در این آیه و آیات مشابه آن - که پیش از این ذکر شد - پرسش از حقیقت نیست، بلکه هدف بیان اهمیت و عظمت موضوع است. به نظر می‌رسد که مناسب است در این موارد، به جای ترجمه عبارت به یک جمله پرسش از حقیقت، آن را به گونه‌ای ترجمه کنیم که عظمت موضوع را برساند؛ یعنی به جای اینکه بگوییم: «حاقه چیست» بگوییم: «چه حاقه‌ای».

با مراجعه به ترجمه‌های مختلف در ذیل «مَا أَلْحَقَهُ» معلوم شد که بیشتر مترجمان جدید آن را به صورت پرسش از حقیقت ترجمه کرده‌اند. در طرف مقابل بیشتر مترجمان قدیم با عبارتی ترجمه کرده‌اند که فقط عظمت موضوع را می‌رساند. مثلاً در ترجمه طبری: «و چه رستاخیز» و در ترجمه نسفی: «و چه آینده به حقیقت» و در ترجمه کشف الاسرار: «و آن کار بودنی» و در «ترجمه نسخه کمبریج» «و چه رستاخیز باشد» و در ترجمه سوره‌آبادی: «چه سزامندی روزی». این در حالی است که در ترجمه «مَا الْقَارِعَةُ» تعداد بیشتری از مترجمان جدید هم این نکته را منعکس کرده‌اند:

پورجوادی: «چه حادثه کوبنده‌ای» ترجمه المیزان: «و چه کوبنده عظیمی» ترجمه جوامع الجامع: «و چه حادثه کوبنده‌ای؟» حلبی: «و چه کوبنده‌ای» رهنما: «چه کوبنده» مکارم: «و چه حادثه کوبنده‌ای».

ترجمه‌های قدیم هم مانند آنچه را که در ترجمه «ماالحاقه» ذکر کردیم در ترجمه «مَا الْقَارِعَةُ» به همین ترتیب ترجمه کرده‌اند:

طبری: «و چه رستاخیز» کشف الاسرار: «و چه برکوبنده» روض الجنان: «و چه قیامت» نسخه کمبریج: «و چه رستاخیزی». همچنین در ترجمه برخی از جملات استفهامی که در آنها پرسش از حقیقت نیست، در زبان فارسی می‌توانیم به جای واژه «آیا» و مانند آن، از واژه «مگر» استفاده کنیم.

